

تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان دوره قاجار

عبدالودود سپاهی^۱

❖ چکیده

در تاریخ روابط خارجی ایران، تحولات بلوچستان طی دوره قاجار از جنبه‌های مختلف دارای اهمیت است. بلوچستان آخرین بخش از ایران بود که دولتمردان قاجاری قصد گسترش قدرت خود در آن را داشتند و اما برخلاف سایر نواحی ایران، تسلط تدریجی دولت مرکزی در بلوچستان با مخالفت خارجی روبه رو شد. انگلیسی‌ها که در هند حضور داشتند و تسلطشان بر هند در حال کامل شدن بود، به مقابله با نفوذ ایران برآمدند. در این مقاله، نحوه تقابل سیاست ایران و انگلیس بر سر بلوچستان بررسی خواهد شد و به این سه پرسش، پاسخ داده می‌شود: دلایل تقابل این دو دولت در بلوچستان چه بود؟ دولتمردان ایران در برابر انگلیسی‌ها چه اقدامی کردند؟ آیا این اقدامات می‌توانست موجب حفظ منافع ایران در برابر انگلیسی‌ها شود؟ مراجعه به اسناد و منابع معتبر، ضمن پاسخ به این پرسش‌ها، فزاینده‌ای از روابط خارجی ایران با تأکید بر منطقه جنوب شرقی ایران را روشن می‌کند و نتایج فعالیت‌های دیپلماتی دو دولت را در دوره مورد بحث آشکار می‌سازد و بیان می‌کند که انگلیسی‌ها با فعالیت‌های هوشمندانه دیپلماتیک، همواره برندگان این عرصه تقابل سیاسی بوده‌اند.

❖ واژگان کلیدی

ایران، انگلیس، دوره قاجار، بلوچستان، تقابل سیاست

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۶/۱۲/۲۶

۱. عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه ولایت ایرانشهر sephahi.a.v@gmail.com

مقدمه

وقایع و تحولاتی که در قرن‌های هجدهم و نوزدهم در اروپا روی داد، موجب انتقال میدان رقابت کشورهای اروپایی به خارج از آن قاره شد. یکی از سرزمین‌هایی که اهمیت فراوانی برای دولت‌های اروپایی داشت و در جریان این رقابت‌ها مورد توجه آنها قرار گرفت، هندوستان بود.

در جریان رقابت بر سر کنترل و تسلط بر هندوستان، سرزمین‌های مجاور به عنوان معابر دسترسی به آن سرزمین، اهمیت خاصی یافتند که بلوچستان از جمله آنها بود. انگلیسی‌ها که دست دیگر رقیبان خود را به تدریج از هندوستان کوتاه کرده بودند، تصمیم گرفتند تا برای امنیت بخشیدن به آنجا، منطقه حایلی در مرزهای شمال غربی هندوستان تشکیل دهند و از این زمان است که سیاست انگلیس در این ناحیه آغاز شد. از سوی دیگر، با تشکیل حکومت قاجار در ایران، شاهان این سلسله تلاش کردند تا مرزهای شرقی کشور را در سرزمین‌های ایرانی گسترش دهند. توجه همزمان انگلیسی‌ها و دولت قاجار به بلوچستان، موجب تقابل سیاست آنان شد و در این مبارزه، دیپلماسی فعال انگلیسی‌ها در برابر سیاست منفعل قاجاری قرار گرفت و انگلیسی‌ها برای رسیدن به اهداف خود، اقدامات وسیع و برنامه‌ریزی شده‌ای را انجام دادند. شناسایی و کسب اطلاعات دقیق از بلوچستان در شمار نخستین اقدامات آنها بود. برای این منظور، روش‌های مختلفی به کار گرفته شد؛ مراجعه به منابع جغرافیایی، بهره‌گیری از اطلاعات و تجربه تاجران هند که در بلوچستان به تجارت می‌پرداختند، اعزام مأمورانی با لباس مبدل، تهدید و دخالت مستقیم و غیرمستقیم از اقدامات مقابله‌ای آنها بود. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود که مهم‌ترین فرازهای تقابل سیاست دو دولت ایران و انگلستان در بخشی از سرزمین ایرانی - بلوچستان - بررسی شود.

نخستین حضور حاکمیت قاجاری در بلوچستان

اولین اطلاعاتی که در منابع انگلیسی از سیاست فتحعلی شاه به منظور گسترش قلمرو ایران در شرق موجود است، مربوط به زمانی است که زمان شاه نماینده‌ای نزد حاجی ابراهیم صدراعظم ایران گسیل داشته و تقاضای واگذاری خراسان را نمود. شاه در پاسخ فرستاده زمان شاه دستور داد که بنویسند: «عزم همایونی این بوده است که حدود جنوب شرقی ایران را به وضعی که در زمان پادشاهان صفوی بوده است برگرداند» (واتسن، ۱۳۴۸: ۱۲۲) و این تهدید چندان بی‌اساس نبود، زیرا فتحعلی شاه دستوراتی جهت آمادگی نیروهای دولتی برای انجام این منظور صادر کرده بود.

با توجه به پاسخی که فتحعلی شاه به درخواست زمان شاه نوشته بود، پیداست که شاه قصد داشته است تا حدود قلمروی ایران را به نزدیکی رود سند برساند. اما شروع جنگ با روسیه و گرفتاری نیروهای ایران در نواحی شمالی برای چند سال، مانع از تحقق این هدف گردید. در نتیجه بلوچستان تا اواخر پادشاهی فتحعلی شاه و اوایل سلطنت محمد شاه استقلال داخلی خود را حفظ نمود.

اما آنچه در منابع داخلی راجع به نخستین تلاش قاجارها برای گسترش قدرت دولت مرکزی در بلوچستان موجود است، متفاوت با گزارش‌های مأموران انگلیسی است. در رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان آمده است که: «ابراهیم خان ظهیرالدوله حاکم کرمان در سال ۱۲۱۹ق. با آماده کردن سپاهی، فرماندهی آن را به ابوالقاسم خان گروسی داد و او به نزدیکی بمپور مرکز بلوچستان رسید (گمنام، ۱۳۷: ۲۶۴).

ایران و گسترش مرزهای شرقی

با خاتمه جنگ‌های ایران و روسیه و امضای معاهده ترکمانچای در سال ۱۲۴۳ق. / ۱۸۲۸م. دولتمردان ایران تصمیم گرفتند که مرزهای شرقی ایران را تا نواحی اصلی آن گسترش دهند. اما انگلیسی‌ها در این زمان تصور می‌کردند که: «دولت ایران هر قدمی که به سمت هندوستان برمی‌دارد، به طور قطع به اشاره دولت روس است» (هنت،

۱۳۲۷: ۳) و از آنجایی که دولت روسیه بعد از معاهده ترکمانچای نفوذ زیادی در ایران به دست آورده بود، انگلیسی‌ها تصمیم ایران را به پیشروی در سرزمین‌های شرقی زمینه‌سازی برای حضور روس‌ها در مرزهای هندوستان می‌دانستند و از آنجا که روس‌ها در این زمان مشغول پیشروی در آسیای مرکزی بودند و انگلیسی‌ها عقیده داشتند که روس‌ها هیچ‌گاه از قدم‌هایی که به جلو برداشته‌اند، بازگشت نخواهند کرد و سیاست جاه‌طلبی‌شان آنها را مدام به جلو تشویق خواهد کرد؛ بر این اساس، انگلیسی‌ها در صدد ممانعت از پیشروی ایران به سوی شرق برآمدند که اولین مورد، مسأله هرات بود.

خطر دیگری که در این میان به نظر انگلیسی‌ها از جانب ایران متوجه هندوستان بود، اقدام ایرانیان در مقابل کمک‌خواهی مردم هندوستان بود، زیرا رفتار انگلیسی‌ها با سلاطین هند و ضبط اموال و سرزمین‌های آنها، مردم هندوستان را علیه انگلیس برانگیخته بود. اما قدرت و توانایی لازم را به منظور قیام بر ضد سلطه انگلیسی‌ها نداشتند و چشم ساکنان آن منطقه، متوجه راه‌های ایران و افغانستان بود؛ چنانکه همزمان با مأموریت مهدی علی خان در سال ۱۲۱۴ ق. / ۱۷۹۹ م. نماینده‌ای از جانب تپیو سلطان از بقایای سلاطین دکن به دربار ایران آمد و از دولت ایران تقاضا کرده بود که: «به دولت بهیه انگلیس سفارش رود که در ولایت دکن طمع و تصرف نکرده باشند و چنانچه سلاطین صفویه ملوک قطب شاهیه دکن را رعایت و حمایت می فرمود، پادشاه ایران نیز جانب ایشان را مرعی دارد» (هدایت، ۱۳۳۹: ۳۵۹/۹). در همین زمان نماینده دیگری از جانب تالپورهای سند که از رویه انگلیسی‌ها در هند دچار وحشت و خواهان حمایت و اتحاد با شاه ایران در مقابل انگلیسی‌ها بودند، به دربار ایران آمد (واتسن، ۱۳۳۸: ۱۵۲) اما در این زمان، سیاست انگلستان چنان قوی و ضعف دولت ایران و ناآگاهی دولتمردان آن، چنان جدی بود که هیچ جوابی به این نمایندگان داده نشد. باید توجه داشت که امکان کمک‌خواهی مردم هندوستان از بلوچ‌ها نیز وجود داشت، زیرا قبلاً راجه‌های هند از بلوچ‌ها برای رهایی از حملات افغان‌ها کمک خواسته بودند (جعفری، ۱۳۴۳: ۷۹۲).

در چنین اوضاع و خطرهای فرضی برای هندوستان، سیاست ایجاد کمربند حایل در این سرزمین شکل می‌گیرد و تا زمان ایجاد چنین منطقه امنی در اطراف هندوستان، سیاست اصلی انگلستان در ایران، گام‌هایی در مسیر تحقق چنین نقشه‌ای است.

بررسی نقش انگلیسی‌ها در شورش آقاخان

در مرحله نخست، تلاش انگلیسی‌ها تأمین امنیت مرزهای هندوستان بود و این هدف به گونه‌ای روزافزون در کارهای توسعه‌طلبانه آنها در سرزمین‌های شمال غربی هند بازتاب داشت. دولتمردان هند انگلیس، همواره تصور می‌کردند که خطرهای فرضی بسیاری از این نواحی، هند را تهدید می‌کند. هنگامی که دولت ایران قصد داشت تا مرزهایش را به سرزمین‌های اصلی در شرق گسترش دهد، بر اساس همین اندیشه، به اقدام ایران واکنش نشان داده شد و برای رفع این خطر که امنیت هندوستان را خدشه‌دار می‌کرد، تلاش‌هایی صورت پذیرفت.

همزمان با پیشروی نیروهای ایران به سوی هرات، انگلیسی‌ها که از شورش اول آقاخان اطلاع داشتند، تحریک او را به انجام اقداماتی علیه دولت مرکزی، برای جلوگیری از گسترش مرزهای ایران در شرق مناسب می‌دانستند. مک نیل وزیرمختار انگلیس در تهران، طی گزارشی به لرد پالمستون، اقدام آقاخان را به منزله وزنه‌ای در برابر گسترش مرزهای ایران توسط محمدشاه در شرق ایران می‌دانست (الگار، ۱۳۷۰: ۳۱).

از دلایل دیگر که بیانگر حمایت آشکار انگلیسی‌ها از شورش آقاخان بود، به دست آمدن شماری توپ ساخت انگلستان از نیروهای آقاخان در دومین شورش او بود که حاجی میرزا آقاسی در مکاتبات خود با سفارت انگلیس به این مسأله اشاره کرده است (همان، ۳۲). تصمیم انگلیسی‌ها به فتح هرات، با کمک آقاخان بعد از فرار او به قندهار، دلیل روشن دیگری است و نشان می‌دهد که آقاخان مهره‌ای برای انجام نقشه‌های انگلیسی‌ها بوده است. شرکت آقاخان در سرکوب انقلاب مردم افغانستان، تلاش او برای خارج کردن کراچی از دست سرداران بلوچ و واگذاری آن به انگلیسی‌ها و شرکت وی در جنگ‌های

نیروهای انگلیسی علیه بلوچ‌ها (آقاخان، ۱۳۲۵: ۶۰ و ۵۹ و ۳۳) از دیگر موارد روشنی است که هیچ شکی در اینکه آقاخان در خدمت سیاست انگلیس بود، باقی نمی‌گذارد. سرپرسی سایکس یکی از برجسته‌ترین مأموران انگلیس در بلوچستان که سفرهای متعددی به منظور شناسایی و اجرای سیاست‌های دولت متبوع خود در بلوچستان داشته است، پس از ناکامی آقاخان در جدایی بلوچستان، راجع به اقدامات آقاخان نوشته است: «قضیه آقاخان به استقلال بلوچستان لطمه آورد و موجبات سقوط این ناحیه را فراهم کرد» (سایکس، ۱۳۳۶: ۱۴۱).

آخرین مأموریت آقاخان برای جدایی بلوچستان و تشکیل حکومتی مستقل در این ناحیه به سال ۱۲۶۷ق. / ۱۸۵۰م. بود. در این سال، محمدباقرخان برادر آقاخان از راه بلوچستان به کرمان حمله کرد و در این زمان، کلنل شیل نماینده انگلستان طی گزارشی در تاریخ ۵ مه ۱۸۵۰م. به لرد پالمرستون وزیر خارجه انگلیس چنین نوشت: «برادر آقاخان به کرمان حمله کرده و حاکم کرمان را به زحمت انداخته است، این اقدام آقاخان در ایران به اسم انگلیس تمام شده زیرا آقاخان را که از ایران فرار کرده و در بمبئی اقامت گزیده است، حمایت شده دولت انگلستان می‌دانند» (بینا، ۱۳۴۷: ۷۷).

بدون شک علت اصلی حمایت انگلیسی‌ها از آقاخان، بهره‌وری از او برای قرار دادن نخستین سنگ بنای کمربند حفاظتی هند بود. انگلیسی‌ها که از سال‌ها قبل، اجرای چنین نقشه‌ای را دنبال می‌کردند، جدایی بلوچستان و واگذاری حکومت این ناحیه را به آقاخان، نقطه شروع مناسبی برای ایجاد این کمربند حفاظتی می‌دیدند و عدم تسلط دولت ایران بر بلوچستان در آن سال‌ها، انگلیسی‌ها را به انجام موفقیت‌آمیز این نقشه امیدوار می‌کرد.

آقاخان، اگر می‌توانست این هدف انگلیسی‌ها را در بلوچستان برآورده سازد، گسترش کمربند حایل هند به نواحی شمالی‌تر یعنی سیستان و هرات آسان‌تر می‌شد. زیرا انگلیسی‌ها از کمرنگ بودن تسلط ایران بر این نواحی نیز استفاده می‌کردند و کار ساختن سدّی از دولت‌های دست‌نشانده برای حفاظت از هندوستان تکمیل می‌شد.

آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و سیاست دولت انگلیس در بلوچستان

طی دوره قاجار، طرح‌ها و برنامه‌های دولت انگلیس در بلوچستان هیچ‌گاه متوقف نشد، اما با توجه به اوضاع سیاسی جهان آن روز و رقابت با دولت‌های رقیب، این اقدامات فعال‌تر می‌شد. روسیه بزرگ‌ترین رقیب انگلیس در آسیا بود و میدان رقابت این دو دولت از عثمانی تا چین گسترش داشت؛ با این حال، این دو غول امپریالیست تنها در ایران و آسیای مرکزی با هم رویاروی شدند و یکی از مهم‌ترین مناطقی که این دو قدرت با نگرانی به آن می‌نگریستند، سرزمین‌های مجاور هند بود. هر چند که می‌توان گفت: هدف روسیه در حقیقت تسخیر هند نبود، اما گسترش اراضی و تحریکات دولت روس در سرزمین‌های مجاور هند، در نظر انگلیسی‌ها موجب تهدید دائمی برای این شبه قاره می‌شد و روسیه می‌توانست از این تهدید به عنوان سلاح مؤثر نظامی و سیاسی علیه انگلستان در سایر مناطق استفاده کند (ترنزیو، ۱۳۶۳: ۲۱۲). از سوی دیگر، تا زمانی که انگلستان بر هندوستان تسلط داشت، همواره در صدد بود که این حربه را از دست روسیه خارج نماید و این مسأله، موجب تداوم سیاست انگلیسی‌ها در بلوچستان می‌شد.

امیرکبیر صدراعظم ایران که با سیاست‌های انگلیس در ایران آشنایی داشت، توجه ویژه‌ای به بلوچستان نشان داد، چرا که این ناحیه از دوره محمدشاه مدنظر انگلیسی‌ها قرار گرفته بود. با آغاز سلطنت ناصرالدین شاه و توجه دولت مرکزی به بلوچستان، سرداران و حاکمان نواحی مختلف این منطقه، داوطلبانه اطاعت خود را از دولت مرکزی اعلام نمودند. انگلیسی‌ها که همیشه تحولات این بخش از ایران را زیر نظر داشتند، نگران شدند، چرا که با گسترش مرزهای شرقی کشورمان، ایران را چند قدم نزدیک‌تر به هند می‌دیدند.

در چنین اوضاعی، دولت انگلیس در سال ۱۲۷۰ ق. / ۱۸۵۳ م. به منظور جلوگیری از گسترش نفوذ بیشتر ایران بر بلوچستان، مأمورانی را از سند به بلوچستان اعزام کرد. جاسوسان انگلیسی، مردم بلوچستان را تحریک به شورش علیه دولت ایران نموده و به

مردم این ناحیه قول داده بودند که در صورت حمله دولت ایران «هر نوع اعانت پولی که بخواهید ما از شما کرده و سرب و باروت و تنخواه در خفیه خواهیم داد» (آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، اسناد مکمل، سال ۱۲۷۰ ق.، دفتر شماره ۵).

مأموران انگلیسی با دامن زدن به حوادثی از جمله حادثه بمپور که در زمان محمدشاه روی داده بود و موجب به اسارت گرفته شدن و فروش شمار زیادی از مردم بلوچستان شده بود، اعلام کرده بودند که هدف دولت انگلیس «آسودگی و رفاهیت جمیع خلق الله است و هرگز ظلم و ستم نزد ما یافت نمی‌شود و هرگاه دولت ایران قدری از حالا قوی‌تر شود، همه شما را کشته و زن و بچه شما را اسیر کرده ... و شما را نابود خواهد ساخت» (همانجا).

دولت انگلیس طی این سال‌ها سعی می‌کرد که با ایجاد جو بدبینی در میان مردم بلوچستان، آنها را به شورش علیه دولت مرکزی وادار کند. اقدامات آنها در این زمان به نتیجه نرسید و برای رسیدن به اهداف خود در بلوچستان به ترفندهای دیگری متوسل شدند.

معاهده پاریس و ارتباط آن با بلوچستان

وحشت ناصرالدین شاه و میرزا آقاخان نوری از اشغال بخش‌های جنوبی ایران توسط نیروهای انگلیسی در جریان مسأله هرات به حدی بود که در مقابل تمام خواسته‌های دولت انگلیس تسلیم شدند و تمام مفاد این عهدنامه بر طبق تمایل دولت انگلیس و مقاصد سیاسی و استعماری آن دولت تنظیم شد.

با امضای این پیمان در سال ۱۲۷۳ ق. / ۱۸۵۷ م.، راه برای جدا شدن بخش دیگری از شرق ایران یعنی بلوچستان هموار شد. هر چند انگلیسی‌ها، سالیانی پیش از مطرح شدن مسأله هرات قصد داشتند که بلوچستان را به عنوان سنگ بنای کمربند حایل هندوستان از ایران جدا کنند، اما موفق به انجام آن نشده بودند؛ در حالی که با جدایی

افغانستان از ایران، نخستین بخش از منطقه حایل هندوستان ساخته شد و از آن پس، انگلیسی‌ها تلاش کردند بخش‌های دیگر این دیواره دفاعی را نیز تکمیل کنند. معاهده هرات راه را برای دخالت انگلیسی‌ها در بلوچستان نیز باز کرد و در کمیسیون‌های تحدید مرزهای بلوچستان، دولت انگلیس هر چند در ظاهر به میانجیگری می‌پرداخت، اما در واقع طرف اختلاف ایران بود. به هنگام مأموریت فرخ خان امین‌الملک به کشورهای اروپایی بعد از مسأله هرات کتابچه‌ای حاوی دستورات دولت ایران به او داده شد. این کتابچه را میرزا سعیدخان انصاری وزیر امور خارجه نوشته و ناصرالدین شاه نیز مطالب آن را تأیید کرده بود. از جمله موضوعات این کتابچه دستورالعمل بعد از تخلیه هرات توسط قشون ایران، بسته شدن قراردادهای کامل در امر افغانستان، سیستان، بلوچستان و سرحد کیچ و مکران با انگلیسی‌ها بود. گرفتن تعهدی از آنها با این هدف بود که در سمت کیچ و مکران هم از حالتی که داشتند، تجاوز نکنند (اصفهانیان، ۱۳۴۷: ۲۹/۲).

شورش هند و تصمیم دولت انگلیس برای کشیدن خطوط تلگراف از خاک ایران
به هنگام شورش بزرگ هند در سال ۱۸۵۷م، ضرورت ارتباطات تلگرافی مستقیم با هندوستان برای دولتمردان انگلیس آشکار شد. در این زمان، ارسال و دریافت یک پیام بین هند و انگلیس، نزدیک به سه ماه طول می‌کشید. بنابراین، در سال ۱۲۷۶ق. / ۱۸۵۹م. دولت انگلیس اولین قدم را برای احداث خطوط تلگرافی از طریق خاک ایران برداشت.

مأموران انگلیسی به هنگام مطالعه برای کشیدن خطوط تلگرافی، پی بردند که کشیده شدن خطوط تلگراف زمینی در بخش‌هایی از نواحی ساحلی ایران به منظور کنترل و سرانجام جدایی نواحی مجاور، فرصت مناسبی می‌تواند باشد؛ بر این اساس بود که تحقیق و بررسی از این نواحی به عهده سر فردریک گلداسمید گذاشته شد.

مشکلاتی از جمله بدی آب و هوا و خطر قبایل ساکن در نواحی جنوب بغداد، بهانه به دست انگلیسی‌ها داد تا کشیدن خطوط تلگرافی در داخل ایران را تقاضا کنند. برای ایجاد این خطوط تلگرافی، مذاکرات توسط افسران انگلیسی با دولت ایران شروع شد، اما مذاکره برای کشیدن خطوط تلگراف با مخالفت و مقاومت شدید در ایران روبرو گردید. سایکس ضمن ارتجاعی خواندن این مقاومت‌ها می‌نویسد: شاه تصمیم گرفت از این نقشه استفاده کند (سایکس، ۱۳۳۵: ۵۷۵/۲).

سرانجام امتیاز کشیدن خطوط تلگرافی در ۲۴ جمادی الآخر ۱۲۷۹ق. / ۱۷ دسامبر ۱۸۶۲م. با دولت ایران به امضاء رسید. استویک که مأمور مذاکره با دولت ایران شده بود، در مورد نحوه به دست آوردن این امتیاز نوشته است: «این امتیاز را من خود تهیه نموده، قبلاً فرخ‌خان و میرزا سعیدخان را با خود همراه کرده بودم و همان روز که در حضور شاه بودم، به شخص شاه تقدیم داشتم و عصر همان روز امضاء شد و برای من فرستاده شد و یک چنین کار بزرگی که سال‌ها مشغول مذاکره آن بودند، من در یک روز به امضاء رساندم» (محمود، ۱۳۵۸، ۷۹۲/۳).

سایکس نیز در باره مشکلات مأموران انگلیسی می‌نویسد: «موانعی که در پیش بود و می‌بایستی آنها را از میان برداشت، خیلی بزرگ بود ... اما افسران انگلیسی و مأموران غیرنظامی افراد قابل‌بودند و بایستی مدیون لیاقت و استعداد آنها بود که امتیاز اصلی خطوط تلگرافی تغییرات زیادی داده شد و پیشرفت‌های مهمی به عمل آمد» (همان).

سفارت بریتانیا در تهران با کسب این موفقیت جدید به وزارت خارجه کشورش چنین گزارش داد: «این قرارداد با زحمت و گرفتاری فراوان کسب شده است، همه حکام و مأموران جز کم و بیش با آن مخالف بودند و ارباب فراوان به کار رفت تا آنان حاضر شدند تا مأموران ما را کمک کنند» (رایت، ۱۳۶۴: ۱۵۶).

بعد از به دست آوردن این امتیاز، وزارت خارجه بریتانیا به دولتمردان انگلیسی توصیه کرد که چند هزار لیره برای هدایایی به منظور اهداء به شاه و وزیران و مأمورانی

که به عقد قرارداد کمک کرده‌اند، فراهم آوردند و بدین ترتیب از «خدمت بزرگ دولتمردان ایران به ملت بریتانیا به ویژه حکومت هندوستان قدردانی شود» (همان). اما اینکه چرا امتیاز برقراری شبکه تلگرافی برای انگلیسی‌ها چنان مهم بود و آن را موفقیت بسیار بزرگی می‌دانستند، باید گفت که برقراری یک شبکه تلگرافی که تا حدودی تحت نظارت آنها باشد، از همان اهمیتی برخوردار بود که احداث راه‌ها و جاده‌ها در شمال ایران برای روس‌ها اهمیت داشت و اجرای این نقشه مؤثرترین شکل مداخله در امور زندگی داخلی ایرانیان بود. محمود محمود نویسنده تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزده در مورد اهمیت کشیدن خطوط تلگراف انگلیس در ایران چنین نوشته است: «رشته سیم تلگراف با رشته سیاست انگلیس در ایران مربوط می‌باشد، چه از هر محلی که سیم تلگراف عبور می‌کرد، نفوذ دولت انگلیس در آنجا برقرار می‌شد» (محمود، ۱۳۵۸: ۷۸۴/۳). همچنین با کشیدن خطوط تلگرافی، نواحی ساحلی ایران از بندرعباس تا بلوچستان به واسطه احداث ایستگاه‌های تلگرافی، تحت نظارت و کنترل انگلیسی‌ها قرار می‌گرفت.

موافقت دولت ایران برای تعیین حدود مرزی در بلوچستان

پس از مذاکراتی که بین دولت ایران و انگلستان در باره افغانستان انجام شد، در اوت ۱۸۷۰م. گلداسمید از انگلستان حرکت نموده و دستور داشت که به تهران برود و سپس به همراه کمیسر دولت ایران عازم سیستان گردد و در آنجا با معاینه محل و رسیدگی به ادعاهای طرفین اظهار عقیده نموده و رأی بدهد و حدود و سرحدی را معین نماید تا برای دولت ایران و افغانستان حدود دائمی شناخته شوند (محمود، ۱۳۵۸: ۹۴۵/۳).

درخواست شیرعلی خان، امیر افغان مبنی بر مداخله بریتانیا در اختلافات مرزی با ایران، فرصت مناسبی برای حکومت هند بود تا خط مرزی بلوچستان را که مدت‌ها در پی تعیین آن بودند، نیز مشخص کنند (مجتهد زاده، ۱۳۷۸: ۳۴۶). از طرف دولت ایران،

میرزا معصوم خان انصاری به عنوان رئیس کمیسیون مرزی انتخاب شد و نمایندگان ایران و انگلیس برای تعیین مرز سیستان از تهران حرکت کردند.

در تاریخ ۱۶ شعبان ۱۲۸۷ میرزا معصوم خان نامه‌ای به وزیر خارجه ایران، میرزا سعید خان انصاری فرستاد و در این نامه نوشته بود: «مأمور مخصوص دولت انگلیس در رفتن به سیستان مضایقه می‌کند و فقط منظورش رفتن به بلوچستان است» (آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۳۲-۱۳-۱۶-۱۲۸۷ق.). گلداسمید در این زمان به میرزا معصوم خان اعلام کرده بود که «امیر شیرعلی خان این اوقات فراغت تعیین حدود سیستان را ندارد» (همان، ۱۶-۱۳-۱۲۸۷ق.) و اصرار داشت که کمیسیون‌ها ابتدا به تعیین حدود بلوچستان بپردازند و همچنین به میرزا معصوم‌خان گفته بود که بنا به اظهار نظر فرمان‌فرمای هندوستان، تعیین مأمور از جانب افغانستان تا بهار آینده محال است.

گلداسمید که می‌دانست میرزا معصوم‌خان با نظر او در رفتن به بلوچستان موافق نیست، به نماینده ایران اعلام کرد که الیسون وزیر مختار انگلیس، اولیای دولت ایران را راضی خواهد کرد که امسال رفتن به سیستان موقوف باشد و از میرزا معصوم‌خان خواسته بود که با او در رفتن به بلوچستان همراهی کند، در حالی که میرزا معصوم‌خان اصرار داشت از آنجا که مأموریت آنها تعیین حدود مرزی در سیستان بوده است، نمی‌تواند در خواست گلداسمید را بپذیرد (همان: ۱۷-۱۳-۱۲۸۷ق.).

اما آنچه که در واقع گلداسمید را مصمم به تعیین حدود بلوچستان قبل از مرزهای سیستان کرده بود، علاوه بر اغتشاش در افغانستان و شورش امیر یعقوب خان علیه پدرش امیر شیرعلی، مناسب بودن اوضاع سیاسی بلوچستان در این زمان بود. مأموران سیاسی انگلیس در این زمان گزارش داده بودند که امنیت در بلوچستان برقرار است و هیچ وقت این مملکت به این اندازه امن نبوده است. بنابراین، لازم بود ترتیبی اتخاذ شود که از گسترش نفوذ ایران به مرزهای شرقی ممانعت شود و «از تجاوزات بیست ساله ایران به سرحدات کلات جلوگیری شود و حد و حدود معین گردد» (محمود، ۱۳۵۸: ۹۴۴/۳).

در پی چنین اوضاع مناسبی بود که گلداسمید اصرار در تعیین حدود بلوچستان قبل از سیستان را داشت و در واقع ناآرامی‌های افغانستان دستاویزی بیش نبود، زیرا هر چند دولت ایران حکمیت انگلیس را در موضوع سیستان پذیرفته بود، اما حاضر نبود که به گسترش مرزهای خود در مناطق شرقی و قلمروی خان کلات خاتمه دهد. چنین شد که حل و فصل اختلافات مرزی ایران با خان کلات، در نظر انگلیسی‌ها و دولت هند در اولویت قرار داشت و تقاضای امیر افغان مبنی بر دخالت بریتانیا در اختلافات مرزی با ایران، در حقیقت فرصت مناسبی بود برای تعیین حدود مرزی بلوچستان که حکومت هند مدت‌ها به دنبال آن بود.

در جریان شروع به کار کمیسیون‌ها برای بررسی نواحی مرزی، اختلاف نظرهای بیشتری بین میرزا معصوم‌خان و گلداسمید رخ داد. نماینده ایران که مأموری میهن‌دوست و وظیفه‌شناس بود، با زیاده‌خواهی و دخالت‌های صریح گلداسمید به مخالفت برخاست و طی نامه‌های متعددی، اقدامات مأموران انگلیسی را به وزارت امور خارجه گزارش داد. سرانجام با وجود اختلاف نظر شدید بین نمایندگان دو کشور و تداوم اختلافاتی که از ابتدای تشکیل کمیسیون مرزی وجود داشت، به گلداسمید و میرزا معصوم‌خان دستور داده شد به تهران بازگردند و نقشه‌هایی را که تهیه کرده‌اند، تحویل دهند تا در تهران در باره حدود مرزی تصمیم گرفته شود.

نماینده ایران در راه بازگشت به تهران، از چابهار تلگرافی برای وزیر خارجه ایران فرستاد و در آن نوشته بود که از ابتدای تشکیل کمیسیون مرزی، نماینده انگلیس هیچ‌گونه همکاری با او نداشته است و مقاصد او از یادداشت‌هایش قابل فهم است و «لهذا به فرستادن کتابچه سؤال و جواب خود با مأمور انگلیس به حضور اولیای دولت علیه» اکتفاء می‌کند و در ادامه می‌نویسد: «به نمک با محک سرکار اعلیحضرت شاهنشاهی قسم که این مأمور جز حمایت و تقویت خان کلات و تحصیل سند که کیج و تمپ و بلیده و مند و کوهک و اسپندار و بلکه بیشتر سرباز و دشت باهو تعلق به خان معزی‌الیه

دارد، خیال دیگر نداشته و از این کمترین نهایت دلخوری را دارد که مساعدتی در پیشرفت این منظور با مأمور مشارالیه نتوانست ظاهر نمود» (صفائی، ۱۳۵۲: ۱۹۲).

تلاش‌های میرزا معصوم‌خان برای قرار دادن کیچ و مند در قلمروی ایران به جایی نرسید و میرزا سعیدخان به او نوشت که: نظر شاه بر این است که به سرزمین‌هایی که در تصرف دولت ایران است، بسنده شود. میرزا معصوم‌خان بعد از آگاهی از نظر شاه به وزیر خارجه ایران نوشته است که: در نقشه مأمور انگلیس همه اماکن که در این مدت مورد گفتگو بوده است، بعضی متعلق به خان کلات و برخی در کنترل اعراب عمان است و در بیشترین این نواحی دولت ایران هیچ علامت مالکیتی ندارد «اگر بنا به فرمایش جهان مطاع مبارک و امر قدر نفاذ همایونی باید امروز به املاک متصرفه حالیه بلوچستان قناعت کرد و از بندر چابهار و گوادر که در حقیقت در بلوچستان است و از مند و بلیده و کیچ که در واقع بهترین نواحی مملکت است، صرف نظر نمود؛ جای کمال تأسف و افسوس است» (آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۱۵-۱۳-۱۲۸۸ق).

با همه تلاش‌های میرزا معصوم‌خان و سرداران بلوچ در حفظ حقوق سرزمینی ایران، دولت ایران در جمادی الآخر ۱۲۸۸ق. / اوت ۱۸۷۱م. پذیرفت که نقشه و یافته‌های یک جانبه گلداسمید مبنای صدور رأی نهایی قرار بگیرد و این در حالی بود که یک هفته پیش از آن در نامه‌ای به وزیرمختار بریتانیا، از نحوه و شیوه اقدام گلداسمید در بررسی نواحی مرزی ایران ابراز تأسف شده بود (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۵۳). با وجود این، دولت ایران نه تنها نقشه گلداسمید را به عنوان اساس گفتگو پذیرفت، بلکه تنها به یک جلسه گفت و گو میان وزیر خارجه ایران با وزیرمختار بریتانیا که گلداسمید او را همراهی می‌کرد و بدون حضور میرزا معصوم‌خان که گفته شد بیمار است، بسنده نمود (همان). میرزا معصوم‌خان پس از این حوادث، از دایره سیاست محو می‌شود و دیگر در منابع، صحبتی از او به میان نمی‌آید (مجتهدزاده، ۱۳۷۷: ۱۴).

تداوم رقابت‌های روسیه و انگلستان و بازتاب آن در بلوچستان

با پیشروی روس‌ها در آسیای مرکزی و تصرف واحه آخال و مرو، سیاست انگلیسی‌ها در برابر روسیه تغییر کرد. لرد لیتون نایب‌السلطنه هند در سال ۱۸۷۶م. از "سیاست پیشرو" طرفداری کرد و در نتیجه این سیاست، پیمان جدیدی با خان کلات به امضاء رسید و کویته توسط انگلیسی‌ها تصرف شد تا جلوی پیشروی روس‌ها گرفته شود (کاظم‌زاده، ۱۳۵۴: ۳۸).

در افغانستان نیز پس از مرگ شیرعلی و رسیدن حکومت به یعقوب‌خان، صلح بین انگلیسی‌ها و دولت افغان با امضای معاهده گندمک در جمادی‌الآخر ۱۲۹۷ق. / ۲۶ مه ۱۸۷۹م. به امضاء رسید و طبق این عهدنامه، انگلیسی‌ها با استقرار نیرو، وضعیت خود را در برابر روس‌ها مستحکم کردند و کنترل گردنه‌های خیبر و میسینی و بخش‌های سیبی و پیشن را به دست گرفتند و در مناطق حساس مرز افغانستان مأمورانی گماشتند تا مراقب روسیه باشند (همان، ۹۶).

همزمان با فعالیت انگلیسی‌ها در افغانستان، عاملان روسیه در میان ترکمانان و بلوچ‌ها و دیگر طوایف سنی خراسان و سیستان به تبلیغات ضد شیعه پرداختند؛ بدین امید که اگر جنگ داخلی در ایران در گرفت، آنان را هوادار روسیه گردانده باشند و این فعالیت‌ها در حالی بود که الکساندر میخایلوویچ فرمانده کل قوای روسیه در قفقاز پیش‌بینی کرده بود که بعد از مرگ ناصرالدین شاه در ایران، جنگ داخلی اتفاق خواهد افتاد (همان، ۱۶۸).

در این سال‌ها و در پی ارسال گزارش‌های هیأت‌ها و متخصصان انگلیسی از مناطق شرقی ایران در مورد فعالیت روس‌ها در این نواحی، مأموران انگلیسی دور جدیدی از خطرات در مرزهای هندوستان را به دولتمردان خود گوشزد کردند.

انگلیسی‌ها برای مقابله با نقشه‌های روسیه، قرضه پانصد هزار لیره‌ای را به ایران بهانه کرده و گمرکات جنوب ایران را در اختیار گرفتند و در خلیج فارس مشغول عملیات شده و تسلط خود را بر آب‌های خلیج فارس گسترش دادند. همچنین با امام

مسقط عهدنامه‌ای بستند و او را ملزم کردند که بدون اطلاع دولت انگلیس با دولت دیگری وارد مذاکره نشود و به اشاره انگلیسی‌ها در سال ۱۳۰۸ ق. / ۱۸۹۰ م. برای عبور از ایران به افغانستان گذرنامه عبور از مرز ایجاد شد (محمود، ۱۳۵۸: ۱۸۴/۶). افزون بر این اقدامات، انگلیسی‌ها توجه زیادی به جنوب شرقی ایران (بلوچستان) داشتند، زیرا نواحی کوه ملک سیاه تا جالق تنها شکافی بود که در سپر حفاظتی هندوستان وجود داشت.

علاوه بر رقابت سیاسی در این زمان، منافع اقتصادی دو کشور نیز موجب اختلاف میان آنها می‌شد. سایکس مأمور خبره و فعال انگلیس در مورد نگرانی انگلیسی‌ها نوشته است: «با اقداماتی که از طرف همسایه شمالی نسبت به احداث طرق و شوارع به عمل آمده، مقدار متنابهی از مصنوعات روسیه در بازارهای ایران به فروش می‌رسد و کشور شاهنشاهی یکی از چند کشور معدودیست که کالاهای ساخت روسیه در آنجا با امتعه اروپای غربی رقابت می‌نماید. دولت انگلیس فعلاً روش مسالمت‌آمیز در پیش گرفته و فکر افزون‌طلبی و توسعه سرحدات هندوستان نمی‌باشد و تنها منظور زمامداران لندن در این است که وضع خطه زرخیزی را که با تحمل زحمات فراوان نصیب انگلستان گردید، ثابت و پایدار و نفوذناپذیر بماند» (سایکس، ۱۳۳۶: ۳۴۹). از سوی دیگر در همین زمان، روزنامه روسی نوئه ورمیا (عصر جدید) با توجه به نفوذ انگلیسی‌ها در نواحی جنوب شرقی ایران نوشت: «منافع انگلیس همیشه در ایران با منافع روسیه در نقطه مقابل هم واقع شده» (آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، میکروفیلم ۲۹۶، پرونده ۳۶، ۶-۴). این روزنامه ضمن اشاره به اقدامات انگلیسی‌ها برای کشیدن خطوط آهن نوشته: «انگلیسی‌ها ضمن بالا بردن نفوذ نظامی خود و کشیدن خط آهن در مشرق ایران نفوذ به هم می‌رسانند و مخصوصاً به این مرام وقتی نایل خواهند شد که راه آهن علیحده از وسط بلوچستان بکشند» (همان).

در چنین شرایطی بود که انگلیسی‌ها کوشیدند تا راه‌های عمده در جنوب شرقی ایران را به دست بگیرند و در سال ۱۳۱۳ق. تصمیم گرفتند که راه کویت را به سیستان وصل کنند و در همین سال، کلنل یات (ییت) مأمور می‌شود که به سیستان برود و در باره این ولایت گزارش جامعی تهیه نماید و با ترفندهای گوناگونی دولت ایران را به تعیین حدود از جالق تا کوه ملک سیاه، یا احداث آخرین بخش از سپر دفاعی هند مجبور کنند. با توافق ایران جهت تشکیل کمیسیون مرزی، قرارداد تعیین حدود ایران و کلات از کوهک تا کوه ملک سیاه در ۹ رجب ۱۳۱۳ق. / ۲۶ دسامبر ۱۸۹۵م. به امضای امین‌السلطان صدراعظم ایران و سفیر انگلیس در تهران رسید و طبق این قرارداد مقرر شد که کمیسیونر دولت انگلیس به نمایندگی دولت تحت‌الحمایه کلات و نماینده ایران در دهم فوریه ۱۸۹۶م. در کوهک حاضر شوند و کار تعیین حدود را شروع کنند. در پی اقدامات این کمیسیون، حاکمیت ایران بر مناطقی چون کوهک، کناربست، اسفندک و غرب رود ماشکید که از مدت‌ها قبل در تصرف ایران بودند، تأیید شد. اما بخش عمده‌ای از ناحیه ماشکید و از آن مهم‌تر، ناحیه میرجاوه و شهر آن و نقاط استراتژیک این منطقه از ایران جدا شد (مجتهدزاده، ۱۳۷۸: ۳۵۹).

سفیر انگلیس پس از خاتمه کار کمیسیون، به لرد سالیسبوری وزیر خارجه انگلیس چنین گزارش داد: «بدین وسیله نسخه‌ای از قرارداد با یادداشت و نقشه پیوست آن را ارسال می‌دارم. چنانچه جنابعالی در خواهید یافت که بر اساس این قرارداد، کلات زمین‌های بیشتری از آنچه هند خواستار پذیرش آن بود، بدست آورد، فکر کردم که برای معامله کردن آینده و گرفتن امتیاز، چیزی در دست داشته باشیم. کمیسیونرهای ما اکنون در موقعیت خوبی هستند، زیرا می‌توانند در صورتی که بخواهند امتیاز قابل توجهی را به ایران بدهند، در حالی که هم چنان محدوده موردنظر حکومت هند برای کلات را تماماً حفظ کنند. البته در حال حاضر دولت ایران از معامله‌ای که کرده بسیار راضی است» (همان).

کنترل بلوچستان توسط انگلیسی‌ها در دوره مظفردالدین شاه

در دوره مظفردالدین شاه، برخلاف سلطنت ناصرالدین شاه، حاکمان کرمان و بلوچستان پس از مدت کوتاهی جای خود را به حاکمی دیگر می‌دادند. حسام‌الملک که بعد از امیرنظام گروسی اداره کرمان و بلوچستان به او سپرده شده بود، علیرغم همه تلاش‌ها و اقداماتی که برای ابقای وی در حکومت کرمان از سوی هواخواهانش به عمل آمد، معزول شد و در ربیع الاول ۱۳۱۹ق. کرمان را به قصد همدان ترک نمود و سید محمودخان طباطبایی (علاءالملک) از خاندان دیبای آذربایجان که مدت زیادی از عمر خود را در خدمت وزارت امور خارجه در مأموریت‌های دیپلماتیک گذرانده بود، به حکومت کرمان و بلوچستان منصوب شد (سالار بهزادی، ۱۳۷۲: ۳۶۱).

سیاست انگلیس در دوره حکومت علاءالملک به منظور کنترل اوضاع بلوچستان قالب و شکل جدیدی به خود گرفت. آشفتگی‌های پس از قتل ناصرالدین شاه در بلوچستان به انگلیسی‌ها ثابت کرد که جهت حفظ منافع کشورشان در این بخش از ایران، کنترل آن منطقه را خود به دست گیرند. انگلیسی‌ها برای رسیدن به این هدف در سال ۱۳۱۹ق. / ۱۹۰۱م. از دولت ایران تقاضا کردند که اجازه تأسیس نمایندگی (کنسولگری) در بمپور به آنها داده شود. دولت ایران با این درخواست مخالفت کرد، اما اجازه داد چنین مرکزی را در بم دایره کنند (اسپونر، ۱۳۸۲: ۱۲۰/۴).

انگلیسی‌ها پس از اینکه نتوانستند موافقت دولت ایران را برای ایجاد کنسولگری در بلوچستان به دست آورند، راه‌هایی به منظور نفوذ بیشتر در این ناحیه را دنبال کردند و از این زمان است که آشفتگی‌های مرزی در بلوچستان را بهانه کردند و از دولت ایران خواستند برای حل این اختلافات، مجلس‌هایی را در نواحی مرزی بلوچستان برگزار نمایند. در شوال سال ۱۳۲۰ق. عزیزالله میرزا ظفرالسلطنه به حکومت کرمان و بلوچستان فرستاده شد و در ابتدای حکومت او بر کرمان و بلوچستان، طائفه رند، سرباز و فیروزآباد (راسک) را در بلوچستان به غارت گرفتند (آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه: ۶-۵-

۲۶- ۱۳۲۰ق.). چنانکه گذشت، قلمروی این طایفه در کمیسیون اول تحدید مرزها به خان کلات واگذار شده بود، اما آنها رابطه خود با دولت ایران را حفظ کردند و همیشه در شمار نیروهای نظامی ایالت کرمان و بلوچستان محسوب می‌شدند. این طایفه در سال ۱۳۲۰ق. همزمان با حکومت ظفرالسلطنه، به دلیل اختلافاتی که با مردم راسک و فیروزآباد پیش آمده بود، به خاک ایران حمله کردند. انگلیسی‌ها از این حادثه به خوبی بهره‌برداری کردند، زیرا آنها با تعیین حاکم جدید به دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا بتوانند کمیسیون دیگری برای حل دعاوی تشکیل دهند.

به هنگام مأموریت ظفرالسلطنه به کرمان و بلوچستان، وزارت امور خارجه دستورالعملی برای او نوشته بود و این دستورالعمل به نظر مظفرالدین شاه رسید و شاه نیز بعد از ملاحظه آن، در حاشیه چنین نوشته است: «ظفرالسلطنه این کتابچه دستورالعمل شماسست در امورات سرحدی، خوب باید ملاحظه بکنید، خود شما خوب می‌دانید که امروز وضع پلتیک سرحدی بلوچستان و سیستان چه اندازه اهمیت دارد و البته به طوری که جناب اشرف اتابک اعظم به شما سپرده‌اند و از وزارت خارجه به شما دستورالعمل داده‌اند، رفتار کنید و خیلی دقیق در این امورات باشید» (آرشیو مرکز اسناد وزارت امور خارجه، ۸۰- ۱۶- ۱۶- ۱۳۲۱ق.). در این کتابچه به ظفرالسلطنه توصیه شده بود که به دعاوی رسیدگی نشده از زمان علاءالملک فیصله دهد و با مأموران انگلیسی در این باره گفتگو نماید و همچنین در باره میرجاوه و تعیین حدود مرزی آن به او سفارش شده بود.

همانطور که بیان شد، این سال‌ها دوره اوج رقابت روسیه و انگلیس در بلوچستان بود و انگلیسی‌ها سعی می‌کردند با استفاده از راه‌های مختلف، جلوی پیشروی روس‌ها را سد نمایند و یکی از این راه‌ها برای رسیدن به هدف، توسعه نفوذشان در بلوچستان بود و این هدف نیز با تشکیل "مجالس حل دعاوی" در بلوچستان ایران تأمین می‌شد. بنابراین، در برگزاری مرتب این مجالس اصرار داشتند و با ایجاد نامنی و تحریک سرداران بلوچ دو طرف مرز و ایجاد اختلاف بین آنها، موجبات برقراری این مجالس را

فراهم می‌کردند. ظفرالسلطنه پس از برپایی دومین مجلس رسیدگی به اختلافات در سال ۱۳۲۱ق. نامه‌ای به مظفرالدین شاه نوشت و به او گزارش داد که قنصل انگلیس در کرمان از او خواسته است که «بعضی از خوانین و اهالی بلوچستان را که آنها سرکش و شریر می‌خوانند، دستگیر نماید و از طرف دیگر حاکم بلوچستان طور دیگر اظهار می‌کند و می‌نویسد خوانین و کسانی که با تبعه دولت انگلیس و نوروزخان خارانی وصلت و بستگی پیدا کرده‌اند و انگلیسی‌ها از آنها حمایت می‌کنند، به همین پشت گرمی بنای شرارت و طغیان کرده‌اند» (همان) و در ادامه این گزارش، ظفرالسلطنه ضمن اشاره به تخریب قلعه‌های بلوچستان به دستور انگلیسی‌ها نوشته بود: «گویا این تخریب و انتظام نتیجه نبخشیده مگر اشاعت قدرت فوق‌العاده انگلیسی‌ها در انظار اهالی بلوچستان» (همان: ۴-۶-۱۵-۱۳۲۰ق.). حاکم کرمان و بلوچستان تشکیل این گونه مجالس را نه تنها به نفع دولت ایران نمی‌دانست، بلکه هزینه‌های سنگین برای برگزاری این جلسات را، باری بر دوش حکومت کرمان و بلوچستان خوانده بود و از شاه درخواست کرده بود که به جای تن دادن به درخواست انگلیسی‌ها دستور دهد که: «یک اردوی مختصر منظم متحرک نظامی و علمی به بلوچستان فرستاده شود» (همان).

در سال ۱۳۲۲ق. اعتلاءالدوله «کارگزار وزارت خارجه در عربستان و شط‌العرب» (خوزستان) از جانب وزارت خارجه ایران مأمور شد تا به عنوان نماینده وزارت خارجه ایران در جلسات حل دعاوی شرکت نماید. اعتلاءالدوله چون وارد بلوچستان شد، گزارش‌هایی مهم در باره اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان و همچنین سیاست انگلیس برای وزارت خارجه ارسال کرد که این گزارش‌ها موجب آگاهی دولتمردان ایران به اوضاع بلوچستان شد. از طرف دیگر گزارش‌های سودمند روزنامه حبل‌المتین در مورد اوضاع سیاسی و اجتماعی بلوچستان و سیاست‌های دولت انگلیس در این منطقه نیز موجب توجه کارگزاران دولتی به این بخش از کشور شده بود.

نتیجه

بلوچستان یکی از عرصه‌های تقابل سیاست انگلیسی‌ها با دولت ایران در دوره قاجار بود. اهمیتی که این بخش از ایران برای آنها داشت، نقش این ناحیه در امنیت هندوستان بود. با توجه به چنین اوضاعی، تلاش دولتمردان ایرانی برای گسترش قدرت دولت مرکزی در بلوچستان با واکنش انگلیسی‌ها مواجه شد. پیش از قاجارها، مأموران دولت انگلیس جای پای خود را در این منطقه مستحکم کرده بودند. بهره‌گیری از زمینه‌های مساعد داخلی از جمله عدم حضور نیروهای ایرانی در بیشتر بخش‌های بلوچستان، سیاست قوی و مبتنی بر آگاهی و تحقیق و نیز بهره‌گیری از تمام ظرفیت‌ها موجب گردید که راجع به مسأله بلوچستان، انگلیسی‌ها در مقابل ایران، در تمام زمینه‌ها و موارد پیروز میدان باشند. موفقیت‌های متعدد انگلیسی‌ها سرانجام به کنترل بخشی از بلوچستان توسط آنها در دوره مظفرالدین شاه و پس از آن انجامید؛ روندی که با تشکیل حکومت پهلوی و با تغییر اوضاع جهانی و منطقه‌ای و خروج نیروهای انگلیسی از بلوچستان دچار تغییر شد.

منابع و مأخذ

اسناد:

آرشیو مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه / اسناد مکمل، سال‌های ۱۲۸۸ و ۱۲۸۷ و ۱۲۷۰ قمری
آرشیو سازمان اسناد ملی ایران، میکروفیلم ۲۹۶

کتاب‌ها:

اسپونر، برایان، ۱۳۸۲، "بلوچ و بلوچستان"، دانشنامه جهان اسلام، جلد چهارم، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

اصفهانیان، کریم، ۱۳۴۷، *مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین‌الدوله*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

الگار، حامد، ۱۳۷۰، *شورش آقاخان و چند مقاله دیگر*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.

بینا، علی اکبر، ۱۳۴۸، *تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران*، جلد دوم، تهران: دانشگاه تهران.

ترنزیو، پیوکارلو، ۱۳۶۳، *رقابت‌های روس و انگلیس در ایران و افغانستان*، ترجمه: عباس آذرین، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

جعفری، علی اکبر، ۱۳۴۲، "بلوچ و بلوچی"، *مجله سخن*، دوره چهارم، شماره ۹ - ۸.

حسینی، محمدحسن (معروف به آقاخان محلاتی)، ۱۳۲۵، *عبرت افزا*، به اهتمام: حسین کوهی کرمانی، تهران: بی‌نا.

رایت، دنیس، ۱۳۶۴، *انگلیسی‌ها در میان ایرانیان*، ترجمه: کریم امامی، تهران: نشر نو با همکاری انتشارات زمینه.

سالار بهزادی، عبدالرضا، ۱۳۷۲، *بلوچستان در سال‌های ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۷ قمری*، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

تقابل سیاست ایران و انگلیس در بلوچستان دوره قاجار / ۱۴۳

سایکس، سر پرس، ۱۳۳۶، *سفرنامه سایکس یا ده هزار میل در ایران*، چاپ دوم، ترجمه: حسین سعادت نوری، تهران: ابن سینا.

_____، ۱۳۳۵، *تاریخ ایران*، چاپ دوم، ۲ جلد، ترجمه: سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علی اکبر علمی.

صفایی، ابراهیم، ۱۳۵۲، *یکصد سند تاریخی*، تهران: انتشارات انجمن تاریخ. کاظمزاده، فیروز، ۱۳۵۴، *روس و انگلیس در ایران*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات کتاب‌های جیبی.

کتابچه‌های بلوچستان، ۱۳۷۷، *"رساله جغرافیا و تاریخ بلوچستان"*، جلد ۲۸، مؤلف گمنام، به چاپ رسیده در نشریه فرهنگ ایران زمین.

مجتهدزاده، پیروز، ۱۳۷۸، *امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران*، ترجمه: حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: شیرازه.

_____، ۱۳۷۷، *"نگاهی تاریخی به مرزهای شرقی ایران"*، روزنامه ایران، شماره ۱۱۱۹-۱۱۱۷.

محمود، محمود، ۱۳۵۸، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*، تهران: انتشارات اقبال.

هدایت، رضاقلی خان، ۱۳۳۹، *تاریخ روضه‌الصفای ناصری*، جلد نهم، تهران: کتابفروشی‌های مرکزی، پیروز و خیام.

هنت، سی. اچ، بی‌تا، *جنگ ایران و انگلیس در سال ۱۲۷۳*، ترجمه: حسین سعادت نوری، با حواشی: عباس اقبال، تهران: شرکت سهامی چاپ.

واتسون، رابرت گرانت، ۱۳۴۸، *تاریخ ایران در دوره قاجاریه*، ترجمه: غ. وحید مازندرانی، تهران: امیرکبیر.